

ترکان غزو و مهاجرت ایشان با ایران

خبرت هست کز این زیروزبرشوم غزان
خطبه بکنند به هر خطه بنام عز از آنک
نیست يك بی زخراسان که نشد زیروزبر
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر

(انوری ابیوردی)

مقدمه‌ی:

درباره ترکان آسیای مرکزی

مردمی که اکنون بنام ترك خوانده میشوند پیش از قرن ششم میلادی به اسم‌های مختلف سیاسی و قبیله‌ی شناخته میشدند. در نیمه اول قرن ششم میلادی گروهی از اقوام ترك آلتائی از مسکن خود مهاجرت کرده به اتفاق بعضی از قبایل همسایه خویش امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که قلمرو آن بین سرزمین مغولستان و دریای سیاه بود.

نوشته

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ، نخست عنوان ترك را برای خود برگزیدند که در زبان ایشان بصورت توروك Turuk به معنی قوی بکار میرفت. چینیان این اقوام را به زبان خود: تو- چوئه Tu-chueh یا به قرائت دیگر تو- کیو Tou-kiue می خواندند. اقوام متشکل این امپراطوری ترك در سال ۵۸۲ میلادی به دو دسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرکز اداری ترکان شرقی، در جایی به نام اورخون Orkhon در سرزمین مغولستان، و مرکز اداری ترکان غربی، در سمیرچی Semirechy واقع بود.

هسوآن-تسنگ Hsu-an-Tsang سیاح معروف چینی در سال ۶۳۰ میلادی محل خیمه های ترکان غربی را در نزدیکی رودخانه Chu یافته است و از ایشان نام می برد.

هر دو مملکت شرقی و غربی ترك، برتری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند. در سال ۷۴۲ میلادی، اتحادیه او یغورها که از قزلباق (خلوخ، خلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند. در سال ۷۴۵ میلادی او یغورها بر شهر اورخون تسلط یافتند، اما سلطنت (خاقان) های اصلی تو چوئه تا سال ۶۵۷ میلادی به طول انجامید و در آن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود درآوردند.

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ م. سرزمین های تو چوئه های غربی، دائماً در معرض حملات خاقانهای شرقی بود. زوال حکومت تو چوئه های غربی با ظهور قوم ترك نژاد تورگیش Turgish ارتباط پیدا میکند. در سال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تورگیش که سولو Sulu خوانده می شد يك دولت نیرومند ترك را در آسیای مرکزی تأسیس کرد. امیران این قبیله ترك تا آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم یعنی تا سال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند.

تور گیش‌ها از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. در سال ۷۵۱ میلادی، چینیان در نزدیکی ولایت تلس Talas از لشکر عرب شکست یافتند و قبایل سیاه‌وزرد تور گیش نیز در جنگ‌های داخلی، قوای خود را از دست دادند. در نتیجه در سال ۷۶۶ میلادی قرلوق‌ها، دره‌های چووتلس را اشغال کردند و هم ایشان بودند که در آن سال سویاب Suyab پایتخت تور گیش‌ها را به تصرف خود درآوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

ایغورها تا سال ۸۴۰ در اورخون بماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) از پای درآمدند. بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به کانسو Kansu رفتند و در آنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند. این دولت تا دوران تسلط تنگوتها Tanguit یعنی سال ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. در حوالی ۸۶۰ میلادی، ایغورها، دولت تازه خود را در مشرق کوه‌تیان‌شان شرقی تشکیل دادند که تا دوره مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می‌کردند.^۱

در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلای سیردریا (رود سیحون)، اوغوزها حکومتی تشکیل دادند و ایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می‌رفتند از یک اصل و قبیله بودند. این اوغوزها طایفه‌ئی از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ سولو رئیس قبیله تور گیش پراکنده شدند. این چادر نشینان ترک به لشکر کشی‌های منظم نمی‌پرداختند و فقط به جنگ‌های چریکی و حملات نابهنگام به شهرهای ماوراءالنهر می‌پرداختند، و گاهی به کمک یاغیان و سرکشان می‌آمدند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند، دیوارهای عظیمی که مانند سد بود در ژاوش در حوالی بخارا

1- Minorsky, V. *Hudud al - Alam*, Oxford, 1937. P 263 - 264

ودرشاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند^۲

بعثی در نام غز

هامیلتن J. Hamilton در مقاله‌ی بی که تحت عنوان توقوز اوغوز، واون او یغور در روزنامه آسیایی^۳ نوشته است، می نویسد که: این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترک شرقی که تی-ئه-لو Tielo خوانده می شدند معروف بوده و به معنی نه طایفه هم پیمان یا توقوز اوغوز بکار می رفته است. این طوایف نه گانه ترک سپس علیه ترکان غربی قیام کردند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ، نام قدیم ایشان او یغور آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است. پس از آن طوایفی از این جماعت به طرف مغرب گسترش یافتند و پیوند خود را با نظام هم پیمان نه گانه مزبور قطع کردند و به سرزمین های تازه بی روی آوردند و با قبایل ترک دیگری ارتباط و خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه نه گانه قدیم ایشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی غز و در منابع رومی اوزونی Uzoi آمده است.^۴ اصطلاح تغزغز Toghuzghuz که در منابع اسلامی دیده میشود، بیشتر مربوط به دوره دوم سلطنت ایغورها در تیان شان شرقی میباشد. در کتیبه های تاریخی اورخون که از خاقانهای ترک شرقی باقیمانده اصطلاح توقوز-اغوز مشاهده می شود که معادل کلمه ترک بکار رفته است.

خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ غازانی در ذکر انساب ترک و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون او یغور» و «توقوز او یغور» یاد کرده است وی مینویسد که: «چنان آورده اند که در ولایت او یغورستان دو کوه به

۲ - بار تولد - تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن ۱۲ میلادی، کابل

۱۳۴۴ ص ۱۶، ۴۲، ۱۴۳

3 - J. Hamilton, Toquz oghuz et on-uyghur (JA.CCL/1, 1962, P. 23-64),

4 - Cahen, cl. Ghuzz, Encyclopedie de L'islam T. 1 (Nouvelle Edition), P. 1132-1133.

غایت بزرگ است.... و کوه قراقوروم در میانه این دو کوه افتاده و شهری که قآن بنا کرده بنام آن کوه میخوانند در جنب آندو کوه، کوهی است که (قوت طاق) خوانند و در حوالی آن کوه هادر موضعی ده رودخانه هست، و در موضعی نه رودخانه، و در قدیم الایام مقام «اویغور» در آن دورودخانه بوده، آنچه در آن ده رودخانه بوده اند ایشان را «اون اویغور» خوانند، و آنچه در نسه رودخانه «توقوز - اویغور» و آن ده رودخانه را «اورقون» نیز میخوانند.^۵

اویغورها اتحادیه قبایل خود را «ان اویغور - On - uyghur»، و «توقوز - اوغوز Toquz - Oghuz» میخواندند، یعنی قبایل ده گانه اویغور و نه گانه اوغوز.

مار کوارت خاورشناس معروف، طرفدار یکی بودن اویغورها با تغزرها است، ولی خاورشناس معروف روسی بار تولد معتقد است که باید بین تغزغز - های اصلی و اویغورها فرق گذاشت، وی میگوید که اصطلاح «توقوز - اوغوز» بر اویغورهای سلسله جبال تیان شان از مردم قبلی این سرزمین گرفته شده است که شاه - تو Sha - to یعنی بیابانی خوانده میشدند. این مردم که از قوم توچوئه (ترك) غربی جدا شده بودند. در قرن هفتم میلادی نزدیک دریاچه بار کول Barkul میزیستند که در منتهایلیه شرقی تیان شان واقع است و سپس در سال ۷۱۲ م. به پای تینگ^۶ (بیش بالیق) آمدند و در ۸۰۸ م. تبتی ها ایشان را از آنجا برانندند. گریگوریو Grigoryew معتقد بود کلمه تغزغز از ادغام دو لفظ تفوز - اویغورتر کیب شده است و از این جهت آن اصطلاح را باید «تغزغز» خواندند «تغزغز». این عقیده مدتی دراز مقبول بسیاری از علمای خاورشناس اروپایی واقع شد، و چنانکه می بینیم دخویه در سلسله انتشارات کتب جغرافیایی عربی خود، در پنچ مجلد اول اصطلاح مورد بحث را تغزغز، با «زا» «در آخر، و از جلد ششم (۱۸۸۹ م) آن کلمه را باذکر «راء» «در آخر، تغزغز آورده است. اما با تصحیح دقیق در کتب قدیم پهلوی و تواریخ و کتابهای جغرافیایی اسلامی

۵ - جامع التواریخ طبع بهمن کریمی ج ۱ ص ۱۰۶

معلوم می‌شود که این اصطلاح تغزغز است و نظریه گریگورو درست نیست. در کتاب نامه‌های منوچهر که در سال ۸۸۱ میلادی بزبان پهلوی نوشته شده این کلمه به‌طور واضح در آن کتاب به خط پازند (اوستایی یادین دبیره)

۳۵۲۵۲۵۲۳ Tughazghuzan ، و در حاشیه و نسخه بدل به خط پهلوی
 ۳۵۲۵۲۵۲۳ Tyghzghyz آمده است.^۷ و چنانکه گفتیم در کتیبه‌های اورخون که مربوط به خاقانهای قدیم ترک است کلمه تغزغز با حرف «ز» در آخر بطور واضح ذکر شده است.

قوم تغزغز از قرن نهم میلادی در نزد عرب مردمی شناخته شده بوده‌اند. از محمد بن موسی الخوارزمی روایت شده که جایی که در کتاب بطلیمیوس بنام اسکیشیاس Scythias آمده همان بلاد ترک و تغزغز است.

مسمودی در کتاب مروج الذهب (ج ۱ ص ۲۸۸ و ۳۶۵) در ضمن روایات خود، تغزغز را از قبایل مربوط به چین ذکر کرده نه اویغور. خان اویغور در قرن هشتم میلادی به طوایف و قبایل خود: اون - اویغور و طوقوز اغوز اطلاق میکرد^۸

کلمه «غز» در عربی (تاج العروس) ، «التغزغز» و «غز» آمده، و می‌نویسد: «التغزغز که دهد جنس من الترو»^۹

دزی در ذیل قوامیس عرب^{۱۰} مینویسد که: مفرد «غز: غزی، و جمع آن «اغزاز» است. نام غز را بر کردان هم اطلاق کرده‌اند. در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی گروهی از غزان به قیادت قره قوش از مصر بشمال آفریقا آمدند و بخدمت موحدین که سلاطین آن سامان بودند داخل شدند. اینان، کمان‌هایی داشتند

۷ - Namakha I Manushchihar. The Epistles of Manushchihar, By, Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay, 1912, Page 57.

۸ - یارتولد: تغزغز، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵ ص ۳۲۲ - ۳۲۴

۹ - تاج العروس، ج ۴، ص ۶۴

۱۰ - Dozy, Supplément aux dictionnaires arabes, 2éd, Paris 1927.

که بخود آنان اختصاص داشت و آن را «قسی الغز» یعنی «کمان غزان» میخواندند. ایشان سیزدهمین مراتب نظامی را تشکیل میدادند. در قرن هفدهم میلادی مقام خود را از دست داده شغل داغ کردن و شلاق زدن و سربریدن به ایشان محول شد، از این جهت کلمه «الغز» در زبان پرتغالی بمعنی «جلاد» آمده است.^{۱۱}

مساکن غزان

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی نویسان عرب از غزان یاد کرده اند. در قرن چهارم هجری از ترکان غز، سرزمینهایی را که از جنوب به دریای آرال و بستر سفلائی سیردریا (رود سیحون)، و از مغرب به رود اورال یا ولگای سفلا و دریای خزر، و از شمال شرقی به بستر علیای رود ایرتیش Irtysh محدود میشد در تصرف داشتند.

همسایگان غزان در قرن چهارم هجری، این اقوام ترک بودند: در شمال مساکن ایشان، قوم کیماک، و دسته بی از مردم قیچاق، و در مشرق خرائج (قرلوق) ها، و در مغرب ایشان پچنگها Pecheng بخصوص دولت نیمه ترک خزر Khazar قرار داشتند. غزان با بلغاریه‌های ولگای میانه کم و بیش در ارتباط بودند. مرز جنوبی ایشان، عالم اسلام و بلاد خوارزم و ماوراء النهر بود. غزان بکشورهای متمدن و مسلمان غالباً اغنام و حشام و برده و پوست خز و سنجاب که از جنگلهای شمالی بدست می آوردند می فروختند. ایشان در شهرهای کوچک مرزی که یکی از آن‌هایانی کنت Yanikant که محتملاً همان «نو کرده» پارسی و «حدیثه» عربی است بارئیس خود در زمستانها قشلاق می کردند. این شهر در قسمت علیای رود جند Jand که امروز به نام پروسک Perovsk معروف است واقع بوده است.

مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیه دست کند و اسپیجاب در سواحل غربی سیحون امتداد مییافت

۱۱ - لغت نامه دهخدا، ماده غز.

و از این حدود مرزهای غزو خرنخ باهم درمی آمیخت. تا اواخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و ماوراءالنهر، دیوارها و سدهایی در برابر ترکان وجود داشت که بی شباهت به دیوار چین در برابر قبایل زردپوست مغول نبود. از جمله این سدها یکی دیوار عبدالله بن حمید معروف به حائط القلاص بود که در ناحیه بی میان مصبرود جیحون و سیحون از شمال بیکند آغاز میشد و تا حدود شهر طراز امتداد می یافت.^{۱۲}

ذکر مسکن غزان در کتب قدیم اسلامی

ابن حوقل مینویسد: رودشاش (چاچ)، نهر بزرگی است که در حدود بلاد ترك و اسلام جاری است و سپس از شهر ترکان از حدود اوز کند گذشته و در آن ناحیه رود خرشاب و اورست و قبا و جدغل به آن میریزد و آب آن بسیار شده از اخیسکث و خجند و بناکت و ستکنند میگذرد و به پاراب (فاراب) میرسد و به بیابان می افتد و شهر غزان در کنار آن است، و از آنجا از یک فرسنگی دیه حدیثه میگذرد و سپس در دو منزلی حدیثه به دریای خوارزم میریزد.^{۱۳}

باز ابن حوقل و اصطخری می نویسند که در طرف راست دریای آبسکون در نزدیک دهستان، جایی است که آنجا راه سیاه کوه خوانند. در آنجا طایفه بی از ترکان غز جای دارند و ایشان به تازگی در این مکان آمده اند، زیرا آنان باهم اختلاف کرده و گروهی از ایشان جدا شده در اینجا مسکن گزیدند. در این مکان چراگاه های وسیع و چشمه سارهای فراوان وجود دارد.^{۱۴}

اصطخری شمال دریای خزر را «مفازة الغز» یعنی «بیابان غزان» خوانده است. و نیز می نویسد که جرجان تجارتگاه غزان باشد و ایشان در آن شهر کالاهای خود را عرضه کنند.^{۱۵}

۱۲- ابن حوقل: صورة الارض ج ۱ ص ۶۲-۶۳-۶۴، Cahen, EI, I, P. 1134.

۱۳- ایضاً صورة الارض، طبع لیدن ج ۱ ص ۵۱۱

۱۴- ایضاً ابن حوقل ج ۱ ص ۳۸۹، و اصطخری: مسالك الممالك ص ۲۱۹ طبع لیدن

۱۵- مسالك الممالك، طبع لیدن، ص ۲۱۸ و ۲۹۹

ابن حوقل درباره رودشاش (چاچ) می نویسد که این رود اگر امتداد پیدا کرد به یک سوم رود جیحون می رسید. غزان در وقت صلح کالاها را از آن راه به دیه نو می رسانند، و ترکان با مسلمانان در صلحند. در قریه حدیثه (یا دیه نو) مسلمانان فراوانند، و آنجدار الملک غزان است، و پادشاه غزان در زمستان در آنجای مسکن گزیند. شهر چند و خواره نزدیک آن است، و مسلمانان در آنجا بسیارند، وزیر فرمان پادشاه غزان می باشند و از این شهرهای سه گانه، یعنی: چند، حدیثه و خواره، قریه چند بزرگتر است، و آن درده منزلی خوارزم و بیست منزلی پاراب (فاراب) قرار دارد.^{۱۶}

در ترجمه مسالك و ممالك اصطخری درباره غزان چنین آمده است: «اما ترکستان و تغزغز و خزخیز و کیماک و غزیه خرنلیخیه این همه را زبان یکسان است و همه از یکدیگر» اما زمین غزاز خزو کیماک تا زمین خرنلیخیه و بلغار باشد، و حدود مسلمانان از گرگان تا پاراب تا اسپجیاب^{۱۷}

«و جانب غربی ولایت غزیه و حد طراز بر تقویس باز گردد تا فاراب و شتکنند و سعد سمرقند و نواحی بخارا تا خوارزم تا کنار دریا»^{۱۸}

«ویک حد خوارزم به غزیه پیوندد و آن حد غربی است و شمال هم به حدود غزیه باز گردد، حد جنوبی و شرقی به خراسان و ماوراءالنهر پیوندد»^{۱۹}

«جیحون به دریای خوارزم ریزد و بر کنار این دریا زمین غز باشد، چون به صلح باشند از این روی به دیه براتکین آیند و از روی دیگر به گرگانج آیند و این هر دو بر کنار جیحون است»^{۲۰}

«صبران شهری است که غز به صلح آنجا آیند و بازار گانی کنند، چون در میان جنگی نبود، شهری پر نعمت است»^{۲۱}

۱۶- ابن حوقل: صورة الارض، طبع لیدن، ص ۵۱۱ و ۵۱۲

۱۷- مسالك و ممالك فارسی، ص ۱۱

۱۸- ایضاً ص ۲۲۶

۲۰- ایضاً ص ۲۳۸

۱۹- ایضاً ص ۲۳۵

۲۱- ایضاً ص ۲۶۳

رود چاچ، رودی بزرگ است، عمود این رود از ترکستان خیزد در حدود اوز کند آنکه رود خرساب (خرشاپ) و رود اورست و قبا (فنا) و رود جدغل و دیگر رودها در آمیزد؛ و رودی عظیم شود و به اخیسیکت آید، آنکه به خجند رسد تا بناکث و تاستکند و پاراب، چون از حد صبران بگذرد، برای آب دو رویه خانه هانه های غز باشد، در این آب غله بر ندسوی غز. چون به آشتی باشند، و این غز بیشتر مسلمانند، لکن دارالملک غز است، و در زمستان پادشاه غز به این جایگاه مقام دارد و پادشاهی غز راست و از خوارزم تا این جایگاه ده مرحله بود و این جایگاه تا پاراب (فاراب) بیست مرحله^{۲۲}

در کتاب جهان نامه تألیف سال ۶۰۵ هجری، اثر محمد بن نجیب بکران چنین آمده است: رود چاچ (شاش) پس از پیوستن جوی ایلاق در حدود اوز کند، بدان، به اخیسیکت و از خجند و پاراب (تاراب) بگذرد و از سرزمین قبایل ترک و ترکمان گذشته به بحیره جندریزد. و نیز می نویسد:

«مسکن غزان در اصل پاراب (تاراب) و بحیره جند بوده است بر هر دو جانب از جیحون چاچ. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده اند از حدود بلخ، و آنجا ساکن شدند تا عهد سلطان شهید سنجر بن ملکشاه. پس در شهور سنه سبع و اربعین و خمسمائة خروج کردند و بسوی خراسان بیرون آمدند و بعد از آن به حدود کرمان افتادند. افتی الله باقیهم»^{۲۳}

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری درباره مساکن غزان چنین آمده است:

«از جزایر دریای خزر، دیگر جزیره سیاه کوه است. گروهی ترک اند اغوز، آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک دزدی کنند»^{۲۴}

۲۲- ایضاً ص ۲۶۵، کتاب مسالك وممالك اصطخری ترجمه فارسی. تهران ۱۳۴۰

۲۳- جهان نامه، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۴۲، ص ۷۲ و ۷۳

۲۴- حدود العالم به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۲۴

« دیگر اندر آخر حد ترکان تغزغزی، آنجا که پیوسته است به چین، کوهی است مقدار چهل فرسنگ درازی آن را طفقان خوانند. و هم بنزدیک طفقان اندر ناحیت تغزغز کوهی برگیرد و سوی مغرب همی رود اندر میان تغزغز و یغما، و خرگاه های مختلف تا بکوه مانسا پیوندد. »

« دیگر از اول حد تغزغز از نزدیکی دریای ایسی گول، کوهی برگیرد و همی رود تا آخر نخسیان و اول حد خلخ و آنکه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد». ۲۵ و نیز در سخن اندر ناحیت تغزغز مینویسد «مشرق او ناحیت چین است و جنوب وی بعضی خلخ و مغرب وی بعضی خرخیز است و شمال وی هم خرخیز است اندر همه حدود او برود، و این نواحیت مهمتر ناحیت است از ترک، و بیشترین قومی بودند در اصل، و ملوک همه تر کستان اندر قدیم از تغزغز بودندی، و مردمانی جنگی اند و با سلاح بسیار، و ایشان به تابستان و زمستان از جای بجای همی گردند بر گیاهوارها و هواهایی که خوشتر بود، و از این ناحیت مشک بسیار خیزد، و روباه سیاه و سرخ و ملمع، و موی سنجاب و سمور و قاقم و فنک و سبیجه و ختمو و غزغا و خیزد، و جایی کم نعمت، و خواسته ایشان، گوسپند و گاو و اسب است، و اندر این ناحیت آبهای بسیار است، و بی عدد و توانگرترین ترکانند و تاتار هم جنسی از تغزغز اند. »

جینا نجکت - قصیه تغزغز است، شهری میانه است و مستقر ملک است و محدود چین پیوسته است، به تابستان اندر وی سخت گرم بود و به زمستان سخت خوش بود، و به نزدیکی وی کوهی است آن را طفقان خوانند، و از پس این کوه پنج ده است و نام ده ها این است: کوزارک، جملکت، بنجیکت، بارلغ، جامغر، و ملک تغزغز به تابستان به این ده بنجیکت نشیند و اندر شمال تغزغز، صحرا بی است میان تغزغز و خرخیز برود تا به ناحیت کیماک. ۲۶

مینورسکی در حواشی خود بر کتاب حدود العالم، بعضی از این امکانه غزان را شرح داده و چنین مینویسد:

۲۵ - ایضاً ص ۲۷

۲۶ - ایضاً ص ۷۶ و ۷۷

کوه طفقان که چینانکت را از پنجیکت جدا میکند ، مسلماً همان تیان شان شرقی است که بلندترین قله آن ۱۲۰۸۰ پا ارتفاع دارد . کلمه طفقان تلفظ غلط «تورفان» است که در کتابهای عربی بدین صورت در آمده است . نام تورفان در منابع سکایی قرن هشتم تتورپامنی کامپنا Tturpamni-Kampha ذکر شده است . پنجیکت کلمه پی ایرانی و سغدی است و معادل ترکی آن بیش - بالیق Bish-baliq است که در هر دوزبان بمعنی پنج شهر Pentapolis آمده است . ممکن است که پنجیکت مرکز اداری پنج شهر بوده باشد . در زبان چینی نام شهر پهئی - تینگ Pei-ting بمعنی دربار شمالی آمده است . نام بیش بالیق در کتیبه های اورخون در شرح سفر کوانتگین در سال ۷۱۳ میلادی یاد شده است . چینانجکت ، همان چینانکت یعنی شهر چینی است . این شهر در ۴۵ کیلو متری مشرق تورفان واقع بود و به زبان چینی کائو - چانگ Kao-chang و سپس ، هو - چو Hu-chu آمده که بترکی قو - چو Qo-cho شده است .

ابوریحان بیرونی (قانون مسعودی ص ۱۰۳) این شهر را ، چینانجکت خوانده و میگوید : آن همان قوچو است که مقر او یغورخان میباشد . در دیوان لغات الترک محمود کاشغری (ج ۳ ص ۱۶۵) نام این شهر قجو آمده است . جامغر ، ظاهراً در اصل : جامغر Chamghar بوده و در راه بین فرغانه و خجند قرار داشته است ، و در کتابت عربی ، صامغار و صامغر شده است ۲۷ .

یاقوت در معجم البلدان در ذیل عنوان ترکستان مینویسد که : شهرهای مشهور ترکان شافزده شهر است و تغزغز در میان بلاد ترک مانند بادیه چادر - نشینان است که کوچ کرده در آنجا فرود آیند و بد کشیه اهل شهرها و دیه های ترکند . گویند که گوسفند در بلاد ترکان کمتر از چهاربره نژاید و چه بسا که پنج تاشش بجه زاید ، اما دو سه بجه بسیار نادر است . پهناورترین بلاد ترک تغزغز است ۲۸ .

۲۷ - Minorsky, Hudud Al Alam, P. 271-273

۲۸ - معجم البلدان ، طبع اروپا ، ج ۱ ، ص ۸۳۸-۸۴۰

ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ مینویسد: ترکان غز که خراسان را چپاول و غارت کردند بر دو گونه بودند: یکی را اجق (اوچوق) میگفتند و امیر ایشان طوطی بن دادبک نام داشت، دسته دیگر را برق (براق) میگفتند که امیر ایشان را قرغوت بن عبدالحمید میخواندند.^{۲۹}

خواجهر رشیدالدین فضل الله اقوام: او یغور، قبیچاق، قانقای، قارلوق (خرلوق، خلخ)، قلیج (خلج) را از طوایف او غوز میداند.^{۳۰}

آداب و رسوم غزان

نخستین سیاح مسلمانی که به سر زمین غزان سفر کرده و درباره آداب و رسوم ایشان مطالبی سودمند بجای گذاشته است تمیم بن بحر معروف به مطوعی است که ظاهر آن از خاندان مطوعان و داوطلبان جهاد در مرزهای اسلام بوده است. یاقوت در کتاب معجم البلدان در ذیل کلمه ترکستان قسمتی از سفرنامه او را به بلاد ترکان یاد کرده است و مینویسد: «تمیم بن بحر مطوعی بسرزمین غزان سفر کرد و این سفرشش ماه بطول انجامید و در سفرنامه خود نوشته که سرزمین ایشان بسیار سرد است. او بیست روز در بیابانهای که در آن چشمه سارها و چراگاههای فراوان بود سفر کرد ولی در آن صحراها قریه‌یی وجود نداشت. وی غزان را دید که همگی چادر نشین بودند، پس از آن بیست روز دیگر در دیه‌ها سفر کرد و در آنجاها، عمارات بسیار یافت، و گوید: مردم آن آتش پرست و زردشتی و زندیق (مانوی) بودند. پس از آن بشهر پادشاه غزان درآمد و گوید که آن شهری مستحکم بود و در گرداگرد آن روستاهای آبادان وجود داشت چنانکه قریه‌ها بهم پیوسته بودند و آن شهر دوازده دروازه بزرگ از آهن داشت و در آنجا بازارها و کوچه‌های پر جمعیت مشاهده میشد، و مردم مشغول تجارت بودند و بیشتر ایشان دین زنداقه (مانویان) داشتند. و گوید: از آنجا تا کشور چین بیش از سیصد فرسنگ راه است.

۲۹- کامل بن اثیر، ج ۱۱، ص ۸۲

۳۰- جامع التواریخ، ج ۱، ص ۲۹

پیش از اینکه به شهر پادشاه در آیم از دور قصر پادشاه را دیدیم که از زر ساخته بودند و بر سر آن، نهصد مردیاسبانی می‌کردند.» مطوعی در سفرنامه خود از سنگریزه‌هایی نام می‌برد که ترکان بوسیله آن طلب باران و برف می‌کردند و شرحی مفصل در کیفیت نزول باران توسط آن سنگها در کتاب معجم البلدان یا قوت آمده است.^{۳۱}

ذکر ابن اضلان از غزان - احمد بن فضلان بن عباس بن راشد بن حماد که در اواخر قرن سوم هجری بکشور غزان سفر کرده در سفرنامه خود که بنام «رسالة ابن فضلان» معروف است چنین می‌نویسد: «سپس به قبیله‌یی از ترکان بنام «الغزیه» (غزان) رسیدیم، آنان مردمانی بیابان‌نشینند و در زیر سیاه چادرها زندگی می‌کنند و پیوسته در بیلاق و قشلاقند. هر گاه بیکی از آنان ستمی بشود، یا واقعه ناگواری برای آنان روی کند، سر بسوی آسمان برداشته و خدای رابزبان خویش بپرتکبری یعنی خدای یگانه خوانند. این مردم، طهارت نمیگیرند و غسل و شست و شو نمیکنند و به‌ویژه در زمستان با آب، سروکاری ندارند و زنانشان را از مردان مستور نمی‌دارند، و نیز زنان هیچ عضو خود را از کسی پنهان نمی‌نمایند، رسم ایشان در زناشویی آن است که دختر یا زنی را بر گزینند و در برابر چند دست لباس خوارزمی، برای يك مرد نامزد کنند. کابین آن زن، گاهی چند شتر یا چهارپا است. هیچکس پیش از پرداخت کابین و مهریه که مورد قبول ولی آن زن باشد نمی‌تواند به آن زن دست بیابد، و چون مهریه را بپردازد، بی‌بیم و شرم بخانه زن در می‌آید و در پیش پدر و مادر و کسانش دست آن زن را گرفته بخانه خود میبرد. هر گاه مردی بمیرد و همسری داشته باشد که مادر پسر بزرگش نباشد، وی بازن پدر خود ازدواج میکند. هیچکس از بیگانگان و بازرگانان نمیتواند در پیش غزان، غسل جنابت کنند، مگر در شب هنگام یا در آرز نظر ایشان، زیرا ترکان از این کار بخشم می‌آیند و میگویند: این شخص میخواهد با اینکار، ما

را جادو کند ، و کسانی را که در پیش ایشان در آب فروروند ، جریمه میکنند . هر گاه یکی از ایشان بخواهد بسفیری رود ، شتران و یا چهارپایان و یا اموال خود را به نزد دوستش بامانت میگذارد و به اندازه احتیاج ، چیزی از آنها برمیگیرد و چون از سفر باز گردد ، دوستش آن اموال را بوی پس میدهد . از پادشاهان و امیران آنان ، کسی که او را «ینال کوچک» میخواندند و تازه مسلمان شده بود ، ملاقات کردم . به او گفته بودند : اگر اسلام اختیار کنی دیگر بر ما ریاست نخواهی داشت . این شخص ناچار از دین اسلام باز گشت . هر گاه مردی از ایشان بیمار شود و غلام و کنیز داشته باشد آنان بخندمتش می ایستند و برای او در گوشه یی از خانه چادری برپا میکنند ، اما باو نزدیک نمیشوند ، و او همچنان در چادر می ماند تا بمیرد یا بهبودیابد . ولی اگر آن بیمار کسی را نداشته باشد ، او را در بیابان می اندازند و از نزد وی میروند هنگامی که بمیرد برای او چاله یی بزرگ بشکل اطاقی حفر میکنند و قبای او را به تنش کرده و کمر بند و کمانش را بر او می بندند . و یک قدح چوبی پر از شراب نبیذ ، در دست او می نهند و یک ظرف چوبی از شراب در برابرش می گذارند ، و اموالش را در نزد او مینهند و آنگاه او را در آنجا می نشانند و سقف اطاق را می پوشانند و بالای سقف را بشکل گنبدی می سازند . سپس به ستوران و چهارپایان او روی آورده و از یک تاییکصد و تا دویست رأس از آنها رامیکشند و گوشت آنها را به جز کله و پاچه و پوست و دم می خورند و آنچه را که نخورند بر چوبه یی می آویزند و میگویند : اینها ستوران او هستند که بر آنها نشیند و به بهشت رود . هر گاه در زمان زندگیش ، کسی را کشته و یا مرد دلیری بوده باشد ، بشمار دشمنانی که بدست او کشته شده اند ، شکلهایی از چوب تراشیده بر گور او میگذارند و گویند : ایشان غلامان او هستند که در بهشت در خدمت او خواهند بود .

ترکان عموماً موی ریش خود را میکنند و تنها سبیل میگذارند گاهی پیر فرتوتی رامی بینید که ریش خود را کنده و کمی از آنرا در زیر چانه اش

باقی گذاشته و پوستینی بردوش انداخته است ، چنانکه اگر کسی او را از دور ببیند ، بی گمان می پندارند که او يك بز است . پادشاه غزان را بیغو میخوانند ، و این نام مخصوص شخص امیر است . و نایب و جانشین او را **غوزر گین** مینامند . من سپهسالار ایشان را دیدم ، و او **اترک بن قطفان** نام داشت و برای ماجادرهای ترکی برپا کرد و ما را در آنها جای داد . عادت ترکان در لباس پوشیدن آن است که جامه تپاره پاره نشود ، آن را از تن بیرون نکنند» ۳۲

ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان می نویسد که همه شهرهای ترکان در عدد شانزده است ، و تغز غز عرب تر کاتند . از چیزهای شگفت آور آنکه ترکان سنگریزه هایی دارند که بدانها می توانند هر چه بخواهند طلب برف و باران کنند ، و این عمل در نزد ایشان مشهور است ، و هیچ کس از ترکان منکر آن نیست ، و خاصه این عمل در نزد پادشاه تغزغز معمول است و جز در نزد وی پیش هیچ يك از پادشاهان ترك نیست . گویند این عمل را ایشان از مردم شهرهایی که در برآمد نگاه آفتاب جای دارند فرا گرفته اند .

آورده اند که : اسماعیل بن احمد سامانی در هنگامی که با آنان می جنگید ، ایشان باین عمل هوا را سرد کرده ، نزدیک بود بسیاری از لشکریان او را از میان بردارند . اسماعیل به درگاه خدا بنالید ، و به یاری خداوند بر آنان ظفر یافت ۳۳

استاد مجتبی مینوی در حواشی کتاب سیرت جلال الدین مینکبر نی می نویسد :

« استمطار با احجار ، و باران آوردن به وسیله سنگ از عقاید و عادات ترك و مغول است که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی قدیم ذکر کرده اند . از معجم البلدان یاقوت و مجمل التواریخ و جهانگشای جوینی

۳۲- رسالة ابن فضلان ، تحقیق الدكتور سامی الدهان ، طبع دمشق ، ۱۹۵۹ میلادی
ص ۹۱-۱۰۴ ، و ترجمه آن : سفرنامه ابن فضلان به قلم ابوالفضل طباطبائی ، طبع بنیاد
فرهنگ ، ۱۳۴۵ شمسی ، ص ۶۹-۷۷

۳۳- مختصر کتاب البلدان ، طبع اروپا ، ص ۳۲۹

گرفته تا مطلع السعدین و روضة الصفا و حبیب السیر و حتی کتابهای لغت و ادب فارسی از این عمل ذکر می‌کند به میان آمده است. این عمل جادوگری باران و برف آوردن به وسیله سنگ مخصوص را به ترکی **یای** و به زبان مغول **جده** می‌گفتند و سنگی که به کار می‌بردند، سنگ پادزهر بوده است که آن را در آب قرار می‌دادند، و آن را **یده** و **جده تاش** می‌خواندند. کسی را که واقف به این علم بوده است و این عمل را انجام می‌داده **یایچی**، **یده‌چی**، و **جده‌چی** می‌نامیدند. در تاریخ فخرالدین مبارک شاه (چاپ راس ص ۴۲) آمده است: دو سنگ دیگر است که آنرا هم بر شکل چلیپا بسازند و بایکدیگر وصل کنند و در صحرا بر سر چوبی کنند و به خون زنی که زجه شده باشد بیالیند و مشت آب بر آن اندازند، در وقت ژاله باریدن گیرد و رعدهای سهمناک زند. اگر در این میان کفچه آتش براندازند صاعقه هول پیدا آید و رخس افتادن گیرد^{۳۴}

جاحظ در کتاب التربیع والتدویر، مصدقیه و دیناوریه و تغزیه از مانویه شمرده است^{۳۵}

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه، در ضمن ذکر اعیاد خوارزمیان از جشنی به نام «فغبریه» یاد می‌کند و می‌گوید که: اصل آن کلمه «فغبره» به معنی «بیرون شدن شاه» بوده است و آن مصادف با روز اول ماه ششم سال یاماه اخشربوری (شهریور) بوده است.

در چنین روزی شاهان خوارزم به جهت آنکه فصل گرم‌تر آمده و موسم سرما روی می‌کرد، به زمستانگه (یعنی قشلاق) می‌رفتند و ترکان غز را از مرزهای خود دفع می‌کردند و اطراف کشور خویش را از حملات ایشان نگاه می‌داشتند^{۳۶}.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی در زین الاخبار در بساره غزان و رسوم و آداب ایشان چنین می‌نویسد:

۳۴- سیرت جلال‌الدین مینکبری، ص ۳۹۲-۳۹۳؛ طبع تهران، ۱۳۴۴

۳۵- ثلاث رسائل لابی عثمان بن بحر الجاحظ بصری، طبع لیدن ۱۹۰۳، ص ۱۳۸

۳۶- آثار الباقیه، طبع اروپا، ص ۲۳۶

«اماغزان مردمانی اند که ملك ایشان را **تغز خاقان** گویند و اندر روزگار قدیم ، تغز خاقان مردی بود که او را **کورتگین** گفتندی، و مادر او از چین بود ، و خاقانی برادر این کورتگین داشت که مادر او آزادبود، پس برادر قصد کشتن او کرد و او را گلو ببرید، و به جایی که مردگان ایشان بودند بیفکند. و دایه یی بود مر کورتگین را ، او را سوی مانیان؛ (شاید مانویان) برد و به دارویمان داد تا او را معالجت کردند ، پس او به شهر ازل آمد که حضرت تغز خاقان بود ، و پنهان همی بود. کورتگین حشری انبوه گرد کرد ، و قصد تغز خاقان کرد... و تغز خاقان را بکشت، و خاقانی را بگرفت . چنین گویند که تغز خاقان را هزار چاکر باشد ، و چهار صد کنیزك، و این هزار مرد سال تا سال پیش خاقان طعام خورند ، هر روز سه بار، و چون نان بخورند ، سه گان شراب بخورند و شراب ایشان از انگور باشد . این خاقان پیش عامه بیرون نیاید مگر به وقتی نادر، چون بر نشیند همه پیشروان بیایند و پیش او بروند اندر راه، و از خانه تا کناره شهر همه سماطین (یعنی دو دسته از مردم) زده باشند و از رئیسان شهر یکی پیش او همی رود ، و بردا برد همی کند، و چون از اسپ فرود آید، و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ او زانوزند تا آن اسپ بگذرد . تغز خاقان بر مذهب دیناوری (یکی از فرق مانوی) باشد اما اندر شهر ولایت او ترسا هست و ثنوی و شمنی هست . او را نه وزیر است . چون کسی را به تهمت دزدی بگیرند بند بر پای او نهند و دست بر گردن او بندند و بر هر رانی دو یست چوب بز نندش و صد چوب بر پشتش بز نند و او را گرد بازار بگردانند پس هر دو دست و هر دو گوش و بینی او ببرند ، و منادی بانگ همی کند که هر کس این ببیند ، فعل او مکنید . چون کسی بادوشیزه زنا کند ، سیصد چوب او را بز نند ، و اسپي مادیمان و جامی سیمین از پنجاه شتر سیم بستانند، و اگر با کالم (زن شوهر دار) زنا کند ، هر دورا به در ملك آرند و ملك بفرماید تا هر یکی را سیصد چوب بز نند، و مرد را در خر گاهی پوشیده تا فرش تمام از نمند نو تمام کنند تا به شوی زن دهند، و آن زن زانیه

را بدان مرد زانی دهند و شوی زن، مر آن مرد زانی را لازم کند تا از بهر او زن آرد، و کابین آن زن، او بدهد اگر زانی توانگر باشد، و اگر درویش باشد سیصد چوب بزنند او را رها کنندش. ا کسی مرد کشد، او را تاوانی عظیم بکشند چنانکه اندر آن مستأصل گرد وویک ماه اندر زندانش بدارند و سیصد چوب بزنند او را، پس یله کنندش. و اگر درویش باشد به چوب اقتصار کنند و بگذارندش.

تغز خاقان اندر کوشک باشد، و دیوار پشت و فرش او نمد باشد، اما فرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیبای چینی بر روی فرشها کشیده. اما عامه ایشان همه صحرا بی باشند و خیمه و خرگاه دارند و لباس ملوک ایشان دیبای چینی و حریر باشد و از آن عامه حریر و کرباس، و جامه ایشان دواج (لحاف) باشد و فراخ آستین و دراز دامن. و کمر ملک ایشان به حلیت در باشد، و چون به مجلس او مردم انبوه بیاید، تاج بر سر نهد، و چون بر نشیند، سی هزار سوار با او بر نشینند، همه جوشن و زره دارند. از جهت گرما مردمان آنجا سردابه‌ها سازند و از گرما که آنجا باشند، و مردمان آنجا بیش اندر سردابه باشند، و از باران آن صحراها در خانه‌ها گریزند، و همه مردمان ایشان کمر بندند، و کارد و خنجر بروی بیابیزند، و چیزی که ایشان را به کار آید از آنجا آویخته دارند. و بر در عامل آنجا سیصد یا چهار صد مرد گرد آیند از دیناوریان (مانویان) و صحفمانی را به آواز بلند همی خوانند و در پیش عامل آیند و سلام کنند و باز گردند. ۳۷

اعتقاد به توتم

غزان مانند اقوام ابتدائی اعتقاد به توتم یعنی حیوان مقدس قبیله داشتند. توتم را به زبان خود اون قون (اونقون) می خواندند و علامتی را که برای آن اختیار میکردند تمغا می نامیدند. خواجه رشیدالدین در جامع التواریخ از این اونقون‌ها و تمغاها به تفصیل

یاد کرده است. توت‌هائی که در آن کتاب ذکر شده بیشتر شاهین و قرتال و طوشنجیل و سنقور و اوج و جاجر هستند که غالباً نام حیوانات می‌باشد و از ایشان به اقوام مغول به‌ارث رسیده است^{۳۸}

داستان دده قورقود

در میان اقوام ترك بخصوص طایفه‌غزان داستان پهلوانی بنام دده قورقود رواج دارد که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی آلمان بدست آمد و نخستین بار فلیشر Feischer دانشمند آلمانی هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانه مزبور به این کتاب برخورد چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری به کتابخانه احمد پاشا وارد شده است از این رو فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی به‌ثبت رسانید. در اوایل قرن نوزدهم دیتس Diz دانشمند زبانشناس آلمانی يك نسخه از این کتاب را استنساخ کرد و در آن به تحقق پرداخت و داستان کشته‌شدن «دپه کوز بدست بساط» (بساط دپه کوزی اولدرد کی) را به آلمانی ترجمه نموده به چاپ رسانید. پس از دیتس دانشمند بزرگ آلمانی نلد که Noldeke در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه دده قورقود را از نو خوانده به آلمانی ترجمه کرد ولی چون قسمت بسیاری از آنرا نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خود داری نمود. بعد از وی دانشمند شهیر روسی بارتولد با استفاده از تحقیقات و یادداشتهای نلد که دنباله کار او را گرفت و در سال ۱۸۹۴ درباره این کتاب مقاله‌ای منتشر نمود و قسمتهائی از آنرا به روسی ترجمه کرد. در اوایل قرن بیستم انجمن تدفیع آثار اسلامی و ملی استانبول، درصدد انتشار این کتاب برآمد و معلم رفعت یکی از دانشمندان ترکیه زحمت این کار را به‌عهده گرفت و نسخه خطی آنرا با بعضی از حواشی و شرح در ۱۹۱۵ بچاپ رساند. بروی صفحه اول آن عبارت « کتاب دده قورقود بزبان طایفه‌غز » نوشته شده است. در صفحه سه

مقدمه ای دارد که چنین آغاز میگردد : بسم الله الرحمن الرحيم رسول عليه السلام
 زمانه یقین بیات بریتدن (بویندن) قورقوت آتاد یرلربرار قویدی، اوغوزون
 اول کشی تمام بیاجسیدی نه دیرسه اولردی ، غاییدن درلو خبر سویلردی،
 حق تعالی انک کو کلنه الهام ایدردی « یعنی: بنام خداوند بخشنده مهربان
 نزدیک بزمان رسول علیه السلام مردی بنام بابا قورقوت برخاست آن مسرد
 داناتر از همه غزها بود ، هر چیزی که میگفت می شد غیب گوئی های درستی
 می کرد حقتعالی به قلب او الهام می نمود . « مقدمه کتاب با این عبارت
 خاتمه می یابد: « قورقوت اوغوز قومنگ مشکلی حل ایدردی «هرنه ایش اولسه
 قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی ، هرنه که بیورسه قبول ایدرلردی
 سوزین طونب تمام ایدرلردی ، یعنی: «بابا باقورقوت مشکل قوم غز را حل
 می کرد بدون مشورت بابا باقورقوت به کاری اقدام نمی کردند هرچه میفرمود
 می پذیرفتند و به دستورش عمل می کردند» به پایان می رسانیدند . پس از این
 مقدمه چهار مقاله حکیمانه : (دده قورقودک حکیمانه دورت مقاله سی) متضمن
 پند و اندرز آمده است . آنگاه یک مقاله درباره تقسیم انواع زن بر چهار
 دسته : « اوزان طرفندن قادینلرک دورت قسمه تقسیمی » از قول دده قورقوت
 ذکر شده است . سپس دوازده داستان جداگانه از صحنه های مختلف زندگی
 طایفه غز بخصوص نمونه هایی از قهرمانی امیران و بیک زادگان آنان نقل
 شده و متن آخرین داستان « ایچ اوغوزه » « طاش اوغوزون عاصی اولمسی حکایه
 سی » یعنی داستان عاصی شدن غزهای بیرونی بر غزهای درونی» در صفحه ۱۷۲
 کتاب به پایان می رسد. این کتاب چنانکه در متن آن مکرر یاد شده مربوط
 به طایفه غزهاست یعنی همان غزهایی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن
 پنجم هجری به آذربایجان مهاجرت کردند و بعد در آنجا اقامت گزیدند .
 اما معلوم نیست این داستان مربوط به پیش از مهاجرت ایشان است یا پس از آن
 ممکن است این قصه از حماسه ها و داستانهای قدیمی آن قوم بوده که سینه

به سینه حفظ کرده و در آذربایجان آنرا به رشته تحریر در آورده باشند^{۳۹} بنا بر این هیچگونه ارتباطی به زبان پیشین آذربایجان نمی تواند داشته باشد، بلکه مربوط به ادبیات قدیم ترکی است: جعفر اعلو از نویسندگان ترك دائرة المعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب از قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) باشد، بلکه بر آنست که آن را بطور قاطع به قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) نمی توان نسبت داد^{۴۰}.

خاورشناس معروف اینوسترانتزف Inostrantzew احتمال می دهد که این دده قورقود همان قورغودبن عبدالحمید باشد که عمادالدین اصفهانی و ابن-الاثیر از او یاد کرده اند. کاهن Cahen عقیده دارد داستان دده قورقود که سینه به سینه در میان اقوام ترك غز آسیای مرکزی و آسیای صغیر روایت می شده، در زمان سلاطین آق قویونلو (قرن نهم هجری) بصورت کتابی تدوین گردیده است^{۴۱}.

ترکان غز در دوره اسلامی

خوارزمی در مفاتیح العلوم در القاب غزان می نویسد که «پادشاه ترکان غز و خرنخرا «جبویه» گویند و «ینال تکین» ولیعهد جبویه باشد. هر رئیس از رئیسان ترك از شاه یا دهقان را «ینال یا جانشینی است» سپهسالار را «سباشی بزرگ و شریف ترکان را» «طرخان» خوانند که جمع آن طراخنه است،^{۴۲} گردبزی می نویسد که «هارون الرشید غطریف بن عطار افرمانروای خراسان کرد، و او در سال ۲۷۵ هجری عمرین جمیل را بفرستاد تا جبویه (پادشاه غزان را) از فرغانه بیرون کرد^{۴۳}»

۳۹ - رجوع کنید به آخرین چاپ این کتاب:

Dr. Muharrem Bergin, Dedekorkut Kitabli Ankara, 1958.

۴۰ - جعفر اعلو: دائرة المعارف اسلام طبع دوم مادة «آذری»

۴۱ - Cahen, cl. Ghuzz, E. I. Nouvelle Edition, tome II, P. 1135

۴۲ - مفاتیح العلوم، طبع لیدن س ۱۲۰

۴۳ - زین الاخبار س ۱۲۹

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری متوفی در ۲۹۷ هجری نخستین مورخ اسلامی است که از طایفه غزان یاد کرده ، می نویسد که در زمان معتصم بالله عباسی عبدالله بن طاهر ، پسر خود طاهر بن عبدالله را به ماوراءالنهر فرستاد و او بلاد « الغوزیه » و سرزمین هائی را فتح کرد که پیش از اولشکر اسلام بدانجا نرسیده بودند ۴۴

ترکان غز در دوره سامانی :

در زمان سامانیان ترکان غز فرمانبردار و باجگذار پادشاهان آن سلسله بودند چون ایلک خان ترك که از امرای ترکان افراسیابی ماوراءالنهر بود با منتصر آخرین پادشاه سامانی در افتاد « رئیس ترکان غز که حارث علم بردار نام داشت با سه هزار تن از لشکریان خود بیاری منتصر آمد . منتصر با کمک غزان و حکام محلی در شعبان سال ۳۹۴ هجری در نزدیکی بورنمد توانست قوای ایلک خان را شکست دهد . این پیروزی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . ایلک خان دیگر باره بازگشت و در صحرائی بنام هنگر Hangar که بین دیزک و خواص واقع بود با منتصر جنگ کرد ، در این هنگام یکی از افسران ترك منتصر که حسن بن قاق نام داشت و ظاهراً از غزان بوده ایلک خان پیوست . دیگر غزان هم در جنگ دخالت نکردند و منتصر شکست یافته و به خراسان گریخت ۴۵

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ رشیدی قسمت غزنویان می نویسد: چون ایلک خان بخارا را بگرفت فرزندان نوح بن نصر سامانی را به زندان انداخت . از میان ایشان ابوابراهیم اسماعیل بن نوح با جامه زنانه از زندان او بگریخت و با لقب منتصر به خوارزم رفت و به میان غزان افتاد و ایشان به سبب خویشاوندی مقدم او را گرامی شمردند و لشکر او غوز بر لشکر ایلک خان شبیخون کردند و جمعی از سپاه او را اسیر آوردند . چون ترکان اوغوز به

۴۴- فتوح البلدان ؛ طبع مصر ، س ۴۳۷

۴۵- بارتولد : تاریخ آسیای مرکزی ، ص ۱۷۴

مصلحتی با ایلک خان به اندیشه صلح افتادند، منتصر از میان ایشان بدرآمد و از جیحون بگذشت و از خوف مضرت ترکان اوغوز از آمل خوارزم کوچ کرد و بدر مرو رفت^{۴۶}

گردیزی می‌نویسد: «ابو ابراهیم منتصر سامانی (در سال ۳۹۱) سوی باورد رفت و از آنجا سوی ترکان غز، و اندر میان غزان همی‌بود و ترکان عزیمت کردند تا با وی به حرب روند. ییغو مهتر ایشان مسلمان شد و با ابو ابراهیم خویشی کرد و با وی تا به کوهک بیامدند و با سباشی‌تگین حرب کردند، و سباشی‌تگین را بشکستند. ایلک خان به سمرقند آمد و بر آن کوه تاختن بردند و هرژده تن از سرهنگان بگرفتند و غزان را اسیر بردند و ابو ابراهیم نو میدگشت و با سیصد سوار و چهار صد پیاده به گذرگاه درغان آمد و از آمو بگذشت که یخ بسته بود. غزان از یس به طلب او آمد و بخواستند گذشتن از رود، یخ بشکست و همه فرو شدند»^{۴۷}

ترکان غز در روزگار محمود غزنوی.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ هجری می‌نویسد که در این سال سیصد هزار خرگاه از اجناس ترك که از جمله ایشان «خطائیه» بودند بره‌اوراء النهر دست یافتند این ترکان کافر بودند. طغان خان که پادشاه ترکستان و از مسلمانان بود از مسلمین کمک خواست قریب صد هزار تن لشکری داوطلب گرد آورد. ترکان خبر یافته و به بلاد خود باز گشتند. طغان خان سه ماه ایشان را تعقیب کرد و بیش از دو بیست هزار کس از آنان بکشت و صد هزار کس اسیر کرد و چار پایان و ظروف سیمین و زرین بسیاری که از چین با خود آورده بودند از ایشان به غنیمت بگرفت و به بلا ساغون باز گشت و در همان جا در گذشت. پس از وی برادرش ابوالمظفر ارسلان خان بجای او نشست و با قدرخان متحد شد و

۴۶- جامع التواریخ، غزنویان ص ۸۰-۸۴، ایضاً تاریخ‌یمینی طبع خاور، تهران

۱۳۳۴ ص ۱۴۱.

۴۷- ذین‌الاکبار گردیزی ص ۱۷۵-۱۷۶.

با محمود غزنوی بجنگید. محمود قصد ایشان کرد و بسیاری از آنان را بکشت و بیشتر ایشان در جیحون غرق شدند. ۴۸

باز ابن اثیر در حوادث سال ۴۲۰ می نویسد که در این سال ترکان غز که یاران ارسلان بن سلجوق ترکی بودند در بیابان بخارا می زیستند از آنجا روان شده از جیحون بگذشتند و در خراسان به غارت و فساد پرداختند. سلطان آنان را در بلاد خود پراکنده ساخت و ارسلان بن سلجوق را زندانی کرد و از خرگاهیان ترك بسیاری را بکشت. گروهی از آنان به خراسان آمده در آنجا به قتل و غارت پرداختند، و دو هزار خرگاه از ایشان روان شده به اصفهان رفتند. سلطان محمود به علاءالدوله فرمانروای آن شهر نامه نوشت و باز فرستاد آنان یا ارسال سرهایشان را خواستار شد، علاءالدوله بدین منظور آنان را به مهمانی دعوت کرد و سربازان دیلمی را برای کشتن ایشان در باغها پنهان ساخت. تا چون فرمان دهد به ناگهان شمشیر کشیده آنان را بکشند. اما غلامی از غلامان ترك علاءالدوله، ترکان غز را از قصد امیر آگاه ساخت. آنان بر فور خرگاههای خود را کنده از آنجا دور شدند. در این میان نیردی بین دیلمیان و ترکان روی داد ترکان غز دیلمیان را براندند و آبادیهای سرراه خود را غارت می کردند تا به آذربایجان به نزد وهسودان پادشاه آن ناحیه رسیدند. وهسودان برای استفاده از وجود ایشان در جنگها مقدمشان را گرامی شمرد و آنان را به لشکر خود ملحق ساخت. اما غزانی که در خراسان ماندند به کوه بلخان که خوارزم قدیم در نزدیکی آن واقع بود آمده به قتل مردم و نهب اموال ایشان پرداختند. سلطان محمود ارسلان جاذب را که امیر طوس بود به سرکوبی ایشان فرستاد وی قریب دو سال آنان را با سپاهیان بسیار دنبال کرد و محمود گاهسی در نیشابور و زهانی در جرجان با آنان به جنگ میپرداخت. ۴۹

۴۸ - ابن اثیر ج ۹ ص ۲۹۷ - ۲۹۸.

۴۹ - کامل التواریخ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۷۷.

دین اسلام توسط غزاة مسلمان و تجار و صوفیه در بین قبایل ترک نفوذ کرد و ترکان غز پیش از قرن چهارم هجری آن دین را پذیرفتند. در آمدن ایشان به دین اسلام مانع از حملات و لشکر کشی غازیان مسلمان به کشور ایشان گردید و آنان بنا بر اصل «انما المؤمنون اخوه» اجازه یافتند که در بلاد اسلام راه یابند، و خود برای گسترش دین اسلام در بین ترکان کافر دست به جهاد و غزا بزنند. از اوائل قرن چهارم هجری ترکان غز را که به دین اسلام در آمده بودند ترکان خواندند. در زمان سلطان سنجر سلجوقی همین ترکان غز بودند که در حوالی بلخ می زیستند و به کشور سلجوقیان حمله ور گشتند. در قرن چهارم طوایف غز یا ترکان غربی اتحادیه قبایل ترک که طایفه یبغو برتری و سروری ایشان را داشت تشکیل دادند. قبیله یبغو در طرف راست قیرلوق (خلنج)ها می زیستند. طایفه یبغو بیشتر دریانیکنت Yanikant مسکن داشتند و رئیس ایشان را گوذر کین و سپهسالاران را «سوباشی» می خواندند. در زمان سلطان محمود محسن بن طاق که امیراغوز بود در بیابان مرو سر راه بر سباشی تگین یکی از امرای سلطان بگرفت و سباشی بر او ظفریافت و او را به دو نیم کرد.^{۵۰}

غزان عراقی :

پس از مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ و نشستن مسعود بجای او عده ای از ترکان غز که در جبال بلخان مسکن داشتند به طاعت وی در آمدند. چون مسعود برای سرکوبی احمدینال تگین قصد بلاد هند کرد، ترکان غز دیگر باره سر به طغیان برداشتند.

مسعود در نیشابور بیش از پنجاه تن از بزرگان ایشان را بکشت.
(بقیه در شماره آینده)

۵۰ - جامع التواریخ قسمت غزنویان و آل بویه و سامانیان، به کوشش دبیرسیاقی،